

رساله ایست که در نیویورک آمریکا در شرح شجره ی جمال مبارک ثانیاً نگارش یافته است:

بسم الله ذی العظمة و الاجلال

روحی لمحبّتك الفداء، شرحی که خصوص مشرف شدن فارسیان بدین بهائی آئین و استدعای برادر مهربان خسرویمان در بیان نیاکان جمال رحمن مرقوم نموده بودید حبیبی الافخم این فانی در ایّامی که مقیم طهران بود بین بعضی از دوستان در تفسیر شعر ابی عبدالله شلمغانی گفتگویی واقع شد و آن شعر اینست:

یا طالباً من بیت هاشمی/ و جاحداً من بیت کسروی

قد غاب فی نسبة اعجمی/ فی الفارسی الحساب الرّضی

و این شلمغانی در سنه ی 322 هجری در بغداد به امر ابن مقله که از مشاهیر وزرای بنی عباس بود کشته شد. خلاصه بعضی شعر مذکور را بشارت ظهور نقطه ی اولی جلّ ذکره الاعلی دانستند زیرا لفظ فارسی را که در شعر واقع است مساقف لفظ شیرازی گرفتند، و بعضی دیگر آن را بشارت ظهور جمال اقدس ابهی جلت عظمته دانستند چه که شلمغانی منکر شده که ظهور حضرت موعود از بنی هاشم باشد و به صراحت خبر داده که آن نور ابهی و طلعت نورا از بیت کسری طالع شود. پس ثابت است که مقصود بشارت ظهور جمال قدم است نه حضرت باب اعظم، و چندی قبل از این فقره نیز عبارات کتاب دساتیر به نظر این فقیر رسیده بود که فرموده که اگر ماند از مهین چرخ یک دم برانگیزم از کسان تو کسی را و آب و آئین را به او رسانم و پیغمبری و پیشوایی از کسان تو برنگیرم و در سایر بشارات وارده در کتب پارسیان نیز فانی ملاحظه نمود که به صراحت وارد شده که این موهبت پس از گذشتن هزار و دویست سال و اندی از ظهور دین اسلام ظاهر شود، یعنی قبل از آنکه تاریخ ظهور اسلام به یک هزار و سیصد سال برسد آن نیر تابناک از آن مطلع پاک طالع گردد. خلاصه به این ملاحظات فانی اذعان نمود که سلسله نسب عائله ی نوریّه به سلاطین فرس اولی منتهی شود و بناء علی هذا مقصود شلمغانی در شعر مذکور بشارت ظهور جمال اقدس ابهی باشد نه ظهور نقطه ی اولی، ولی چون وثوق بدین تصوّر بدون شهادت تاریخ معقول نبود ناچار در تحقیق این مسأله به تاریخ طبرستان رجوع نمود، زیرا به اعتقاد مورّخین پس از غلبه ی مسلمین بر فرس و انقراض دولت ساسانیّه بعضی از امیرزادگان فرس بر بلاد مازندران استیلا یافتند و چند سلسله ملوک از سلاله ی این طبقه مدّت های مدیده در آن بلاد سلطنت کردند از قبیل بادوستانیان که پس از خروج یزدجرد شهریار از **عاص...ه؟** ملک به شرحی که در حبیب السیر مذکور است بر مازندران مستولی شدند و آن ملک را از تسلط عرب محفوظ داشتند و مقرّ حکمرانی بادوستانیان مدینه ی آمل و مدینه ی بارفروش و سایر بلاد مرکزیّه ی طبرستان بود و نسل بعد نسل امارت آن بلاد به این سلسله تعلق داشت، و از جمله ملوک طبرستان آل زیار است که اوّل ایشان مرداویچ بن زیار بود که به رتبه ی امارت رسید و به اندک زمانی در سلطنت بلاد طبرستان استقلال یافت و تقریباً یک صد و شصت سال در بیت آل زیار بپایید و مقرّ حکومت این سلسله مدینه ی گرگان یعنی جرجان بود و نسب ایشان به آل ساسان می رسید و اشهر ایشان عنصر المعالی کاوس بن وشمگیر مرداویچ بن زیار دیلمی است که الی زماننا هذا کتاب قابوس نامه اش که به عبارتی

بس فصیح و متفن در نصیحت فرزندش گیلانشاه تألیف فرموده است مشهور جمیع آفاق است و مقبول اذواق رائقه ی علمای علم اخلاق، و از جمله ملوک طبرستان سپهبدان مازندرانند و این سلسله را مورّخین ملوک حقیقی مازندران دانند و نژاد ایشان را به انوشیروان عادل رسانند و محلّ اقامت و تختگاه امارت این سلسله غالباً محال نور و کجور بوده و هر امیری از امرای این طبقه با احفاد و اولاد در قلاع این بلاد اقامت می نموده است و اهالی طبرستان چه از صنف رعیت و یا ارباب ملک و امارت بر دیانت زردشتیه باقی بودند تا آنکه در قرن ثالث هجری داعی کبیر حسن بن زید علوی بر بلاد طبرستان استیلا یافت و نجم دولت علویه ی زیدیه از بلاد شرقیه طالع شد، در این وقت اهالی طبرستان از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بدون اجبار و اکراه به تأیید این امیر کبیر به شرف اسلام مشرّف شدند و به حبّ ائمه ی هدی در مذهب زیدیه معروف و مشهور گشتند و امارت در این سلسله متوارث بود تا طلوع نجم دولت صفویه که امارت طبرستان به امیر شهیر آقا رستم روز افزون تعلق داشت و او از قبول ریاست شاه اسمعیل نکول نمود و به این جهت رشته ی امارت این سلسله انقراض یافت و جمیع این امرا به حبّ ائمه ی هدی و رعایت و ترویج علم و علما معروف بودند و کبار علما به اسم سلاطین گرگان و طبرستان کتب نفیسه تألیف نموده و اکابر فصحا و شعرا قصاید غرّاً در مدح سپهبدان مازندران نظم فرموده اند، از جمله منوچهری شاعر مشهور که از شعرای قرن چهارم اسلام است مدّاح فلک المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس وشمگیر بوده است و به اسم او تخلص می نموده و کذلک خاقانی معروف قصائد غرّاً در مدح سپهبدان مازندران نظم نموده و ظهیر فاریابی مشهور به آنکه مدّاح متملق قزل ارسلان و متصلّب در مذهب تسنن بوده است در یکی از قصائد به ممدوح خود قزل ارسلان معروض داشته:

شاید که بعد خدمت سی ساله در عراق/ نامم هنوز خسرو مازندران دهد

و در قصیده ی دیگر تعریضاً می گوید:

عزم آن کرده ام که برپیچم/ سوی مازندران عنان سفر

که به وجه معاش ننشیند/ حبّ بوبکر و دوستی عمر

خلاصه ی عرض آنکه چون فدوی این تقریبات را در تاریخ دید و ثوق یافت که شاید فانی بتواند مأخذی درست در نیاکان سدره ی منتهی و جمال اقدس ابهی به دست آرد تا اینکه برخی از اهل وثوق مذکور داشتند که رضا قلی خان ملقب به امیر الشعرا در کتاب نژاد نامه مذکور داشته که نسب سلسله ی علیّه ی نوریّه به ملک عادل نوشیروان منتهی می شود، فانی ملاحظه نمود که در صورت صحّت این مستندی وثیق است چه که هدایت با وجود انغماس در بحر ضلالت از مشاهیر مورّخین ایران است و کتاب روضة الصّفای ناصری از مآثر اوست که سال ها زحمت کشیده و نظم و ترتیب کتابی شهیر را بدون اذن مؤلف سمت تبدیل و تغییر بخشیده است و ثانیاً هدایت از اعدای امر الهی است چنانکه مزخرفاتی که در ملحقات روضة الصّفا تألیف و طبع نموده و الحق گوی و قاحت را در اختلاق و افترا از مؤلف ناسخ الثّواریخ ربوده است بر صدق این عرض شاهدهی واضح است، در این صورت معلوم است که اگر در انتساب عائله ی مقدّسه ی نوریّه به خسرو عادل نوشیروان شکی و ریبی بوده او هرگز نمی نوشت و معروف نمی داشت [1] و از حسن اتفاق در آن ایام در بیت یکی از اکابر مقیمین طهران فدوی را با مرحوم سهرور جناب حاجی میرزا قلی اتفاق ملاقات افتاد، صاحب بیت به اشاره ی فانی از

ایشان استفسار نمود که نسبت شما سلسله ی نوریّه به کدام یک از عائلات شهیره ی ایران منتهی می شود، جناب حاجی میرزا رضا قلی فرمودند یزدجرد شهریار صاحب بیت مجدّد جويا شد که در این خصوص مستندی مکتوب هم در دست هست و یا آنکه لساناً در میان اکابر سلسله مذکور و محفوظ است، فرمودند بلی نسب نامه در دست هست که فرداً فرد اسماً و رسماً و مشغلاً ترجمه ی هر یک از آبا و اجداد این سلسله در آن مذکور است و اسامی هر یک تا برسد به یزدجرد شهریار مضبوط و مسطور، و از کلام ایشان چنین مستفاد می شد که نسخ این نسب نامه متعدّد است و نزد هر یک از کبار سلسله و بنی اعمام ایشان موجود، بالجمله چون این مستند به دست آمد فانی عریضه ای به ساحت اقدس ابھی معروض داشت و صورت اختلاف آرا را در مقصد شلمغانی با بشارت نبویّه ی ملت فارسیّه و شواهد تاریخیّه در آن عرض نمود. لوح امنع اقدس اعلی که تاریخ آن 26 شعبان سنه ی 1299 بود در جواب وصول یافت. در آن لوح مقدّس در خصوص مقصد از شعر شلمغانی این بیان از قلم رحمن نازل شده بود قوله جلّ ذکره و ثنائیه یا ابالفضل قد نطقت بالحقّ و اظهرت ماکان مسطوراً فی کلماته الی آخر و از اتفاق در همان سنوات جناب استاد جوانمرد رئیس مدرسه ی فارسیان یزد و مدرّس ایشان که از کبار احبّای فارسی محسوب بود عریضه ای به ساحت اقدس معروض داشت و از نسب مبارک استفسار نمود و در جواب او لوح مبارک شیرمرد عزّزول یافت و در آن لوح اقدس نازل شده است آنچه خلاصه ی آن اینست که در خصوص نیاکان پاک نهاد پرسش نموده بودید، ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامه های آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بر بینایی بیفزاید، انتھی. چون اصل لوح مبارک حاضر نبود خلاصه ی آن عرض شد. باری این خلاصه ی رساله بود که فانی در بیان نسب عانله ی مبارکه تألیف نموده بود ولی چون در یوم 28 شهر ربیع الاول سنه ی هزار و سیصد هجری فدوی و جمعی از احبّاء الله را به امر نائب السلطنه کامران میرزا در طهران مأخوذ داشتند، جمیع کتب و نوشتجات این فانی به تاراج رفت، لذا مسوّده ی این رساله نیز به دست اعدا افتاد و مفقود شد، ولی اگر ممکن باشد به احبّای مازندران مرقوم دارند ایشان نسب نامه را به دست آورده به توسط تجّار فارسی که در مازندرانند به جهت آن محبوب ارسال دارند اسهل است.

خدمت دوستان آن ارض عرض خلوص و تحیّت ابلاغ می دارم، ادام الله ایّام عزّکم و مجدکم، 10 شهر ربیع الثانی سنه ی 1321، ابوالفضل گلپایگانی.

[1]- کتاب نژاد نامه را که جناب ابوالفضائل از آن نام می برند چندی پیش نگارنده به دست آورد و شرح آن در کتاب «مقام شعر در ادیان» مفصلاً مسطور است.

منبع: رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، نوشته ی روح الله مهرابخانی، صفحه ی 41-48.